

■ **سمانه صادقی**

حضور سفیر کنونی دولت انگلستان در یکی از اغتشاشات اخیر تهران، مداخلات دیرین فرستادگان انگلستان در امور داخلی ایران را در کانون توجه و بازخوانی قرار داده است. در گفت و شنودی که پیش روی شماسست، دکتر موسی فقیه حقانی تاریخ پژوه معاصر، آیین مقوله را از جنبه تاریخی مورد تحلیل قرار داده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

مناسب است گفت و گویمان را با نگاهی به تاریخچه مداخلات سفرا و دولت انگلیس در ایران آغاز کنیم. روابط ایران و انگلیس از چه زمان آغاز شد و به چه شکل ادامه یافت؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. سوابق روابط ایران و انگلیس به دوره مغول برمی‌گردد. در آن زمان انگلیسی‌ها رفت و آمدهایی به ایران داشتند ولی چندان چشمگیر نبود. حتی در دوره صفویه هم این رفت و آمدها چشمگیر نیست. البته در آن دوره همکاری‌هایی وجود داشت. شاید بتوان گفت جدی‌ترین مناسبات انگلیسی‌ها با ایران از اوایل دوره قاجار شکل گرفت. اتفاقاً از همان ابتدا هم بسیار مداخله‌جویانه در امور ایران وارد شدند و هدف اصلی‌شان هم این بود که ظرفیت‌های ایران را از بین ببرند و مرزهای دفاعی خودشان را در هندوستان به سرزمین ایران منتقل کنند و به عبارتی عمق نفوذ استراتژیک خودشان را از هند و مرزهای گسترش دهند و در همین راستا هم سیاست‌های مخربی را اتخاذ کردند. شاید بشود گفت انگلیسی‌ها برای نیل به اهدافشان چهار راهبرد اصلی را در پیش گرفتند: ۱- از بین بردن عمق نفوذ راهبردی ایران در منطقه ۲-استقرار خاکریزهای دفاعی خودشان از هند به مرزهای ما و حتی اگر می‌توانستند در داخل کشور و تضعیف ایران ۳- نفوذ گسترده در حاکمیت قاجار با شبکه‌سازی و به دام انداختن رجال و تعیین مسئولان کشوری در سطوح مختلف ۴- نهایتاً تجزیه و نابودی ایران.

چه اقداماتی برای دستیابی به این اهداف انجام گرفت؟

شاید جدی‌ترین کاری که در این زمینه صورت گرفت، کاری بود که سرگور اوزلی (Sir Gore Ouseley) سفیر رسمی انگلیس در ایران انجام داد. انگلیسی‌ها پیش از او فرستاده‌هایی را به ایران می‌فرستادند اما با آمدن سرگور اوزلی به عنوان اولین سفیر رسمی و مستقر، اتفاقات جدی‌ای در کشور ما علیه منافع مردم ایران رخ داد که او در آنها نقش اساسی داشت. خودش می‌گوید که من اغلب اطرافیان فتنعلیشاه را وارد جرگه فراماسونری کردم و با اسامی‌شکه فرامسون‌ها در ایران توسط سرگور اوزلی، راهاندازی می‌شود. همین سفیر وظیفه داشت از نقشه راه، امکانات نظامی و مراکز مهم نظامی ایران و اقوامی که در ایران زندگی می‌کنند گزارش تهیه کرد و برای پادشاه انگلستان، جورج سوم و فرستند، حتی مأموریت داشت که اشیایی تاریخی و منابع مکتوب ایران را از کشور خارج کند. جورج سوم (George III) هم تعداد قابل‌توجهی سکه را برای این کار اختصاص داد و برادرِ سرگور اوزلی، ویلیام اوزلی، همراه با یک تیم ۵۰ نفره وارد ایران شدند که کارشان فقط شناسایی و غارت آثار تاریخی و منابع مکتوب ایران بود به طوری که فهرست منابعی که اینها از ایران خارج کردند دو جلد کتابد بطور است. در هر صورت سرگور اوزلی طراح قرارداد گلستان هم هست. قراردادِ که کاملاً با ضرر ایران تمام شد. اصلاً سرگور اوزلی بود که فتنعلیشاه را متقاعد کرد که آتش‌بس را بپذیرد، آن هم در شرایطی که بخش‌هایی از کشور ما در اشغال بود و بعد واد داد که من در مذاکرات صلح از شما حمایت می‌کنم اما نه تنها حمایت نکرد، بلکه تمام‌الخیری را که در ایران کسب کرده بود، در اختیار روس‌ها قرار داد. این فرد در کشور ما بسیار مخرب عمل کرد.

سفرا و فرستادگان دیگر انگلستان غیر از انجام وظایف ظاهری و قانونی عملاً به انجام چه کارهایی مبادرت می‌کردند؟ رفتار آنها هم به اندازه ما بسیار مخرب بود؟

بسر جان ملکم (Sir John Malcolm) و جیمز موریه (James Justinian Morier) هم دربارۀ ایران رفتارهای مخربی داشتند، مثلاً جیمز موریه وقتی از ایران می‌رود، کتاب «حاجی‌باباصفهانی» را می‌نویسد و تا جایی که می‌تواند به ایرانی‌ها توهین می‌کند. هنوز هم بخشی از غربی‌ها با همان تصویری که جیمز موریه را جمع به ایران ساخته به ایران و ایرانی‌ها نگاه می‌کنند. کاملاًیکه سیاست‌خارجی آمریکا و اروپا هم همچنان تحت‌تأثیر توصیه سرگور اوزلی است که می‌گوید: «برای صیانت از منافع انگلستان در هندوستان، ایران باید در وحوش و بربریت نگه داشته‌شود.» اگر رفتار سفرا انگلیس را بر اساس چهار راهبردی که عرض کردم بررسی کنیم، می‌بینیم تقریباً همگی در تضعیف ایران نقش داشته‌اند به طوری که آخرین سفیر سابق قیل از پیروزی انقلاب، پارسونز (Sir John Percival Parson)، تقریباً همان حرف‌های سرگور اوزلی را تکرار می‌کند و می‌گوید من به سرمایه‌گذارهای انگلیسی توصیه کردم که هیچ وقت در ایران سرمایه‌گذاری نکنید و فقط به ایرانی‌ها جنس بفروشید.

در واقع به ایران به چشم بازار مصرف نگاه می‌کردند؟

بله. انگلیسی‌ها به ما به عنوان بازار مصرف و تأمین‌کننده مواد خام، به خصوص نفت، نگاه می‌کردند. علاوه بر آن که استخراج و فروش نفت‌مان هم تحت کنترل‌شان بود. رفتاری که انگلیسی‌ها با مردم ما کردند همان رفتار جنایتاتی بود که در حق مردم هندوستان، فلسطین و عراق انجام دادند و شناسید هم در هندوستان ایعد و چنایتشان وسیع‌تر بود، چون هندوستان مستعمره آنها شد.

طرح از بین بردن عمق نفوذ راهبردی ایران

در منطقه به چه شکل دنبال شد؟

این طرح توسط اولین فرستادگان انگلیس دنبال شد. افرادی همچون میرزاهمدی‌علی‌خان خراسانی که متأسفانه ایرانی بود و در هند تحت اشراف انگلیسی‌ها و کمپانی هندشرقی زندگی می‌کرد. خدمتی که میرزاهمدی‌علی‌خان خراسانی به انگلیسی‌ها کرد، به اعتراف انگلیسی‌ها از یک لشکر انگلیس بیشتر بود. او می‌گوید «من رعبی در دل مسئولان ایرانی و امام مسقط (عمان) انداختم که بعد از این انگلیسی‌ها هر چه بگویند اینها جرئت می‌کنند که با پای انگلیسی‌ها از آنجا مستقر شوند». میرزاهدی‌علی‌خان خراسانی کسی است که پای کمپانی هندشرقی را به بازارهای ایران باز کرد و زمین‌نابودی تولیدات ایرانی را فراهم ساخت. سرجان ملکم هم بین ایران و حاکم کابل زمان‌خان که داشت در هندوستان با انگلیسی‌ها می‌جنگید، اختلاف‌انداخت انگلیسی‌ها در این مقطع دو نگرانی بسیار جدی و شدید داشتند. یکی شیعیان هند، حیدرعلی و پسرش تیبو سلطان که جریان مقاومت در هند بودند و دیگری زمان‌خان در کابل که البته اهداف توسعه‌طلبانه‌ای داشت ولی در هند با انگلیسی‌ها می‌جنگید. شیعیان بازوان ایران در منطقه بودند، کاملاً اینکه فرقی‌های افغانستان بازوهای ایران و متحدین واقعی ایران در منطقه بودند. لذا انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر بخواهند این دو خطر را دفع کنند، باید از طریق عوامل نفوذی‌شان، ارتباط ایران با شیعیان هند و متحدین واقعی‌شان را تخریب و قطع کنند. آنها فتنعلیشاه را به حمله به زمان‌خان و ایجاد درگیری با او تشویق کردند و لطمه‌ای راهبردی به این منطقه و به ایران و به عبارتی به کل جهان وارد کردند که تا همین حالا هم هنوز دامنگیر مردم این منطقه است. اینکه این منطقه با رغم برخورداری از این همه استعداد طبیعی و انسانی، متأسفانه مسیر پیشرفت را طی نمی‌کند و تا این حد دچار درگیری و کشت و کشتار است، به خاطر همین کارهایی بود که امثال سر جان ملکم و سرگور اوزلی در این منطقه رقم زدند. در واقع اگر این اتفاقاتی که عرض کردم نمی‌افتاد، امپراتوری بریتانیا شکل نمی‌گرفت.

می‌گویند جداسازی افغانستان از ایران هم توسط سرجان ملکم انجام گرفته است؟



«تاریخچه مداخلات فرستادگان دولت انگلستان در امور داخلی ایران»

در گفت و شنود با دکتر موسی فقیه‌حقانی – بخش نخست

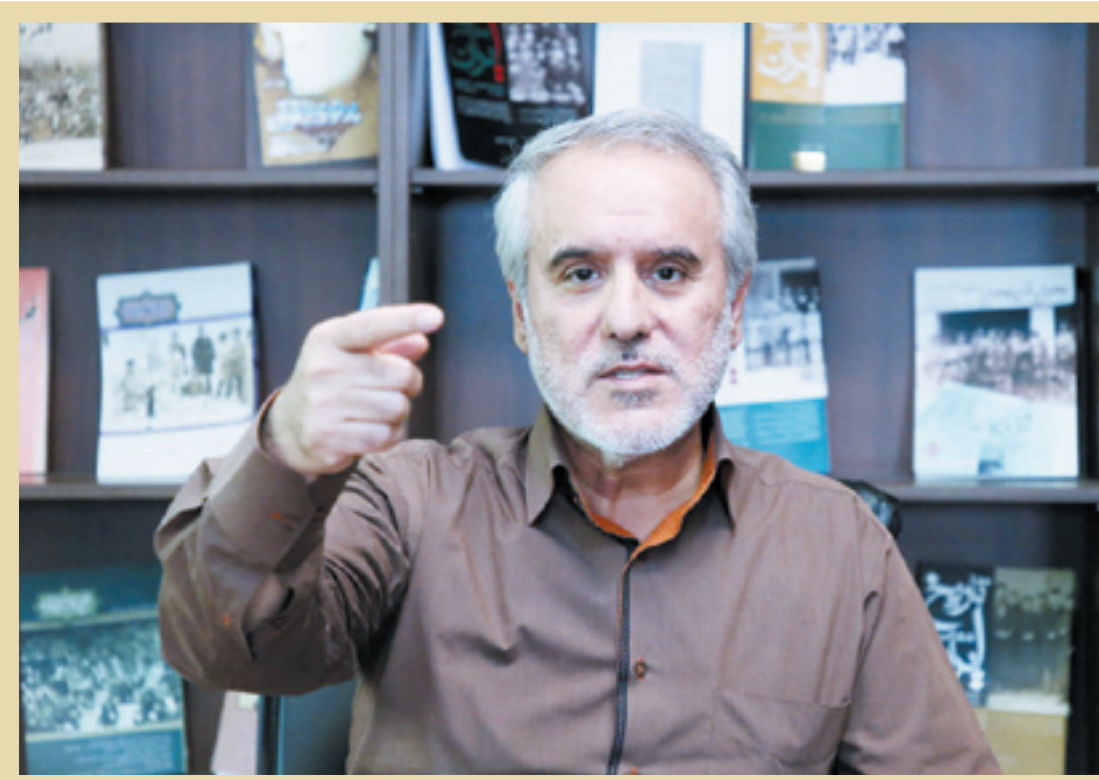
سفرای انگلستان همواره در پی تضعیف سیاسی و اقتصادی ایران بوده‌اند

تسلیم شوند. بعد به قلعه می‌رفت و به آنها می‌گفت و هیچ‌وجه تسلیم نشودید، نیروهای انگلیسی در راه هستند و ما هم در صدد هستیم که خاک و راه متأسفانه ایرانی بود و در هند تحت اشراف انگلیسی‌ها و کمپانی هندشرقی زندگی می‌کرد. خدمتی که میرزاهمدی‌علی‌خان خراسانی به انگلیسی‌ها کرد، به اعتراف انگلیسی‌ها از یک لشکر انگلیس بیشتر بود. او می‌گوید «من رعبی در دل مسئولان ایرانی و امام مسقط (عمان) انداختم که بعد از این انگلیسی‌ها هر چه بگویند اینها جرئت می‌کنند که با پای انگلیسی‌ها از آنجا مستقر شوند». میرزاهدی‌علی‌خان خراسانی کسی است که پای کمپانی هندشرقی را به بازارهای ایران باز کرد و زمین‌نابودی تولیدات ایرانی را فراهم ساخت. سرجان ملکم هم بین ایران و حاکم کابل زمان‌خان که داشت در هندوستان با انگلیسی‌ها می‌جنگید، اختلاف‌انداخت انگلیسی‌ها در این مقطع دو نگرانی بسیار جدی و شدید داشتند. یکی شیعیان هند، حیدرعلی و پسرش تیبو سلطان که جریان مقاومت در هند بودند و دیگری زمان‌خان در کابل که البته اهداف توسعه‌طلبانه‌ای داشت ولی در هند با انگلیسی‌ها می‌جنگید. شیعیان بازوان ایران در منطقه بودند، کاملاً اینکه فرقی‌های افغانستان بازوهای ایران و متحدین واقعی ایران در منطقه بودند. لذا انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر بخواهند این دو خطر را دفع کنند، باید از طریق عوامل نفوذی‌شان، ارتباط ایران با شیعیان هند و متحدین واقعی‌شان را تخریب و قطع کنند. آنها فتنعلیشاه را به حمله به زمان‌خان و ایجاد درگیری با او تشویق کردند و لطمه‌ای راهبردی به این منطقه و به ایران و به عبارتی به کل جهان وارد کردند که تا همین حالا هم هنوز دامنگیر مردم این منطقه است. اینکه این منطقه با رغم برخورداری از این همه استعداد طبیعی و انسانی، متأسفانه مسیر پیشرفت را طی نمی‌کند و تا این حد دچار درگیری و کشت و کشتار است، به خاطر همین کارهایی بود که امثال سر جان ملکم و سرگور اوزلی در این منطقه رقم زدند. در واقع اگر این اتفاقاتی که عرض کردم نمی‌افتاد، امپراتوری بریتانیا شکل نمی‌گرفت.

می‌گویند جداسازی افغانستان از ایران هم توسط سرجان ملکم انجام گرفته است؟
مقدمات این جداسازی از آن زمان شروع شد و در دوران سر جان کمبل (Sir John Campbell) و سر جان مک‌نیل (Sir John McNeill) ادامه پیدا کرد. هر هرات بخشی از قلمرو ایران بود ولی ساکنانش به مشهد و شهرهای خراسان می‌آمدند و دخترها و بانوان ایرانی را اسیر می‌کردند و به مرو و بخارا و خیوه و… می‌بردند و در بازارها می‌فروختند لذا باید حتماً با اینها برخورد می‌شد. به همین روی محمدشاه به هرات لشکر می‌کشد. در واقع ما به خاک خودمان لشکر کشیدیم، ولی انگلیسی‌ها چون وقتی هند را گرفتند، به این نتیجه رسیده بودند که هند را نمی‌توانند حفظ کنند، الا اینکه نفوذ استراتژیک و راهبردی ایران را از بین ببرند لذا به سمت افغانستان و بلوچستان می‌آیند. این دوراهی است که انگلیسی‌ها مصمم هستند افغانستان را از ایران جدا کنند. ابتدا بسر جان مک‌نیل تصمیم می‌گیرد محمدشاه را از حمله منصرف کند و وقتی می‌بیند محمدشاه مصمم است تهدید می‌کند. بعد هم وقتی ما هرات را محاصره کرده‌ایم به عنوان میانجی وارد می‌شود و محاصره را طول می‌دهد و نمی‌گذارد نیروهای ایرانی عملیات خود را تکمیل و قلعه هرات را تصرف کنند. او به محمدشاه وعده می‌دهد و می‌گوید بگذار داخل قلعه بروم و به آنها بگویم

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷



علی پورعقباان خان

خدمتی که میرزاهمدی‌علی‌خان خراسانی به انگلیسی‌ها کرد، به اعتراف انگلیسی‌ها از یک لشکر انگلیس بیشتر بود. او می‌گوید «من رعبی در دل مسئولان ایرانی و امام مسقط (عمان) انداخته‌ام که بعد از این انگلیسی‌ها هر چه بگویند اینها جرئت مخالفت نداشته باشند.»
میرزاهمدی‌علی‌خان خراسانی کسی است که پای کمپانی هندشرقی را به بازارهای ایران باز کرد و زمینه‌نابودی تولیدات ایرانی را فراهم ساخت

ایرانی را خالی کنند. شبکه نفوذ متأسفانه دست ناصرالدین‌شاه را بسته و او را مرعوب کرده بودند. او دست‌نوشته‌ای دارد که در آن آمده است: «هر پادشاهی می‌خواهد کشور خودش را آباد کند. من می‌دانم باید در خوزستان کشت و زرع راه بیندازم، قوای نظامی ایران را تقویت کنم، راه و جاده و کارخانه بسازم اما روس و انگلیس نمی‌گذارند. امروز در روی کره از نس، کشوری پست‌تر و ضعیف‌تر از ایران نیست. ایران از مونه‌نگرو و مجارستان و بلغارستان هم پست‌تر شده است.» این به خاطر اجرای همان راهبردهایی است که عرض کردم. اینها تا دوره ناصری سه راهبردشان را کاملاً انجام دادند: نفوذ، تضعیف، تجزیه و پس از آن از فرصتی که مشروطه برایشان ایجاد کرد برای نابودی ایران گام برداشتند. مشروطه یک قیام بزرگ بود اما از یک طرف هم حاکمیت ایران را تضعیف کرد.

نقش کدام یک از سفرای انگلیس در ایران را تأثیرگذارتر می‌دانید؟

بین سفرائی که انگلستان به ایران اعزام کرد و در بین سفرای معاصر سه نفر بسیار مخرب هستند. از این جهت می‌گویم سفیر که می‌خواهم فرستاده‌ها را جدا کنم. سرجان ملکم و سر گور اوزلی و… بوشخان جابود که عرض کردم. نفوذی و سفارت و وزارت خارجه انگلستان دست به دست هم دادند و فرانسه هم با آنها همکاری کرد و نهایتاً در ۲۳۳ هرات و افغانستان از ایران جدا شدند. البته در آن مقطع اتفاقاتی روی می‌دهد که تمام حساسات‌های را که با رجال ایرانی داشتند، در این مقطع تسویه می‌کنند.

این تسویه حساب‌ها به چه صورت انجام گرفت؟

بسر جان مک‌نیل چاباری داشت که ایرانی بود و جنگی در دوره ناصرالدین‌شاه، متأسفانه در حالی که هرات را سا قدرت نظامی گرفته بودیم، عوامل نفوذی و سفارت و وزارت خارجه انگلستان دست به دست هم دادند و فرانسه هم با آنها همکاری کرد و نهایتاً در ۲۳۳ هرات و افغانستان از ایران جدا شدند. البته در آن مقطع اتفاقاتی روی می‌دهد که تمام حساسات‌های را که با رجال ایرانی داشتند، در این مقطع تسویه می‌کنند.

اغتشاشات اخیر داشت؟

بله سفیر فعلی انگلیس هم وقتی زیر پل حافظ، روبه‌روی دانشگاه امیرکبیر دستگیری می‌شود. اول نمی‌گویند من سفیر هستم ولی وقتی دستگیر می‌شود و او را می‌برند و از آن منطقه دور می‌کنند، می‌فاری می‌گویند من سفیر انگلیس هستم. در هر صورت یک چابار، خبرچین و خبربر دستگیری‌می‌شود و اینها عالی‌ترین مقام ایرانی را مجبور می‌کنند که عذرخواهی کند که چرا جاسوس را دستگیر کردید؟ عزی که انقلاب اسلامی به کشور و به مردم ما داد، را باید قدر بدانیم. ما چنین صفحات تاریکی در تاریخ کشورمان داریم که جاسوس انگلیس را که تازه تبع‌هز ایران هم هست می‌گیریم اما آنها با جسارت می‌گویند باید عذرخواهی کنید. علاوه بر آن حاجی‌خان، فرمانده‌ای که در مرز دستور داد این جاسوس را بگیرند، را هم گفتند باید عزل شود. به خاطر اینکه این عذرخواهی را هم از ایران بگیرند، چند ماه مذاکرات صلح را کش می‌دادند. همه بسیار تعجب می‌کردند که این یک مسئله بسیار پیش پا افتاده است و تازه شما مقصدید و هیچ تقصیری متوجه دولت ایران نیست اما آنها با پررویی، وقاحت و قلدری خواستند خرد کردن روحیه رجال ایرانی را تکمیل کنند. از طرفی حاکم بوشهر با کنسول انگلیس اختلافی پیدا کرده بود که هیچ ربطی به ماجرای هرات نداشت اما انگلیسی‌ها گفتند باید بابت این هم عذرخواهی و حاکم را هم عزل کنید. متأسفانه هم عذرخواهی صورت گرفت و هم حاکم عزل شد. بعد هم گفتند باید با یک معاهده تجاری امضا کنید.

عوامل انگلیس طرح نفوذ گسترده در حاکمیت قاجار و تضعیف کشور را چگونه پیش بردند؟

آن شبکه جاسوسی‌ای که بسر گور اوزلی ایجاد کرد، متأسفانه تا دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه کاملاً در همه بخش‌های کشور نفوذ و رسوخ کرده بود و با کمک اینها می‌توانستند دل رجال

جایی رسانند که یک بن‌بست سیاسی کامل در کشور به وجود آمد که بخشی از آن در به توپ بسته شدن مجلس، خودش را نشان داد. بخش دیگر آن در گرفتن تهران توسط مشروطه‌خواهان دیده شد. دانما درگیری و جابه‌جا شدن و دست به دست شدن قدرت در کشور رخ می‌داد و وضع ایران به هم ریخت. بعد از اینکه مشروطه‌خواهان محمدعلی‌شاه را عزل کردند، انگلیسی‌ها همچنان آن ظاهر حامی مشروطه را داشتند و حتی قبل از آن قرارداد ۱۹۰۷ را بستند. مشروطه در ایران در سال ۱۹۰۶ تأسیس می‌شود و اینها در سال ۱۹۰۷ قرارداد تجزیه ایران را می‌بندند. این موضوع نشان می‌دهد که حمایت‌هایشان حمایت‌های واقعی و راستین نبوده. اگر شما می‌خواهید در کشوری مردم‌سالاری حاکم و حقوق مردمش رعایت شود، چرا کشور را تقسیم می‌کنید؟ نشان می‌دهد که اینها دنبال تضعیف حاکمیت بودند و این کار را به دست مشروطه‌خواهان افراطی انجام دادند. مشروطه‌خواهان هم نتوانستند نظام مقتدری را در کشور مستقر کنند. بخشی به خاطر فتنه‌انگیزی‌های سفرای انگلیس در ایران بود تا جایی که وقتی قیبل از جنگ جهانی اول ایران اشغال می‌شود، مرحوم آخوند خراسانی طی اطلاعیه‌ای به مشروطه‌خواهان افراطی، به طور مشخص به تقی‌زاده و باند او می‌گوید: «ساکر (نیروها) واقعی روس و انگلیس شما هستند.» مرحوم آخوند خراسانی کاملاً دست اینها را خوانده و می‌بیند که اینها در کشور فتنه‌گری و حاکمیت را تضعیف می‌کنند. هر روز در خیابان‌های تهران درگیری، ترور، تظاهرات و تجمع راه می‌افتد و انگلیس هم از فرصت استفاده و ضربه خود را وارد می‌کند.

در واقع انگلیسی‌ها با سوگیری‌هایشان،

تصمیم‌گیری‌های حکومت را به دست

عوامل خودشان سپردند؟

البته عوامل‌شان در سطوح مختلف در تصمیم‌گیری‌ها نقش داشتند ولی شاهان قاجار مقاومت می‌کردند. آخرین آنها احمدشاه احمدشاه می‌گویند این مخالفتست به قیمت این همه قرارداد ۱۹۱۹ را امضا نمی‌کند. به پایان سلطنتت تمام می‌شود اما او می‌گوید بشود. قرار داد ۱۹۱۹ امضا نمی‌کنم و امضا هم نکرد. برای همین به سراغ رضاخان و یک دولت وابسته می‌روند. در این دوران لرد کوزن (Lord George Nathaniel Curzon) وزیر خارجه و سر پرسی کاکس سفیر بودند که البته سر پرسی کاکس سفیر فراتر از سفیر عمل می‌کرد و جزو طراحان خاورمیانه جدید بود. در دوره رضاخان، مخصوصاً چند سال اول که منجر به پادشاهی رضاخان شد، سر پرسی لورین (Sir Percy Loraine) را می‌بینیم که در کشور ما کاملاً علیه منافع مردم ایران رفتار می‌کند.

سفارت انگلستان تا چه حد در بر آوردن رضاخان سهیم بود؟

در به سلطنت رساندن رضاخان هم سفیر انگلیس و هم عوامل پنهانشان در ایران دخالت داشتند. مثلاً اردشیر-جی (Sir Ardeshir Reporter) جزو اجزای سفارت نیست ولی تعیین‌کننده سیاست‌های انگلستان در ایران است و کاملاً با افرادی نظیر اسماعیل‌کول (Colonel Smee) ارتباط دارد.

اسمایس پشت پرده کودتاست و اسمی هم از او در وقایع نیست. البته نورمن، سفیر انگلستان از کودتا مطلع نبود ولی اسمایس مطلع و مرتبط بود و کاملاً هم همکاری می‌کرد. چون نورمن بیشتر طرفدار بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹ بود. کودتا کلاً دخالت هم سفارت انگلستان - به اصطلاح بخش‌های خاکستری و ناپیدا- و هم شبکه‌های انگلیس در انگلستان در ایران، از قیبل بانک‌هاشناهای، شبکه جاسوسی‌ای که اردشیر جی، هدایت می‌کرد و… شکل گرفت. عامل کودتا هم سیدضیاءالدین طباطبایی است. کسی که در مقطع‌زمان دار ارتاز او کسی سراغ نداشت و اگر می‌خواستند کسی را به عنوان انگلیسی معرفی کنند، همه می‌گفتند سیدضیاءالدین طباطبایی. او در نشریه «عد» ۹ مقاله در تأیید قرارداد ۱۹۱۹ را می‌نویسد. باورش سخت است که یک ایرانی بیاید و در نشریه‌اش، علنی برای مستعمره شدن ایران مقاله بنویسد. علاوه بر این اصل، کمیته آهن با کمیته زر گنده هم جزو عوامل اصلی کودتا هستند. کودتا کاملاً انگلیسی است و اجزای سفارت انگلستان کاملاً در مدیریت کودتا همراهی دارند. بعد از آن انگلستان برای شناخت کسی که قرار بود ایران را به دستک بسپارد از زمان کودتای ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۴ یک دوره آزمایشی می‌گذارد تا میزان اطاعت‌پذیری او را محک بزنند. همین باعث می‌شود که رضاخان پله پله بالا آید. اول وزیر جنگ و سردار سپه، بعد نخست‌وزیر، بعد گاندیدای ریاست جمهوری می‌شود و بعد هم به سمت سلطنت برود. در تمام این مراحل انگلیسی‌ها کاملاً بر او اشراف دارند و او را هدایت می‌کنند و به او مشاوره می‌دهند. در ماجرای خزلعل هم انگلیسی‌ها سنه بار با رضاخان در تهران، اندیمشک و در نزدیکی اهواز و خرمشهر مذاکره می‌کنند و گام به گام با او پیش می‌روند. انگلیسی‌ها از یک طرف خزلعل را متقاعد می‌کنند که تسلیم شود و از یک طرف با رضاخان پیش می‌آیند تا سیطره این عامل وابسته بر خوزستان تثبیت شود تا آنها بتوانند نفت ایران را ببرند.